

فلسفه، سال ۴۹، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۴۰۰



10.22059/jop.2021.312337.1006560

Online ISSN: 2716-9748 –Print ISSN: 2008-1553

<https://jop.ut.ac.ir>

## Engineering Normativity in Quine's Epistemology

**Zahra Ghezelbash**

PhD Student in Western Philosophy, Tehran University

**Mahdi Zakeri**

Associate Professor in Philosophy, Tehran University

**Hasan Mehrnia**

Assistant Professor in Philosophy, Tehran University

Received: 22 October 2020

Accepted: 19 June 2021

### Abstract

One of the serious problems of “Naturalized Epistemology” in Quine philosophy is “Normativity”. Normativity is a prescription for justified true belief and seeks rationality and justification of knowledge. The norms of knowledge in traditional epistemology are defined on the basis of empirical or rational Foundationalism, but Quine was challenged by emphasizing induction and Darwin's Evolution. He introduced in response to the challenges the naturalized epistemology as “normative engineering” and “technology of truth- seeking” or prediction. The challenge became more, however, with the ambiguity of two words “engineering” and “technology”. According to Quine, normativity in the position of controlling hypothesis in the early stages, reveals the falsifiable cases of science and deals with the margins of science instead the context, contrary to traditional epistemology. Moreover, Quine by modifying traditional empiricism and shifting from it to naturalism, introduced the watchword of empiricism, which says, “nihil in mente quod non prius in sensu” as the most important norm of science that which separates science from non-science. Some another norms such as simplicity, conservatism and generality contribute to this norm at the stage of science discovery; but the truth conditions are the work of science itself, and unlike traditional type, the Quine's normativity has no role in justification of science.

**Keywords:** Normativity, Naturalism, Naturalized Epistemology, Induction, Normative Engineering, Technology of Truth-Seeking.

## مهندسی نورماتیویته در معرفت‌شناسی کواپن

زهرا قزلباش\*

دانشجوی دکتری فلسفه غرب دانشگاه تهران

مهدی ذاکری

دانشیار گروه فلسفه دانشگاه تهران

حسن مهرنیا

استادیار گروه فلسفه دانشگاه تهران

(از ص ۱۹۷ تا ۲۱۸)

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۸/۱، تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۳/۲۹

علمی-پژوهشی

### چکیده

یکی از مشکلات جدی «معرفت‌شناسی طبیعی‌شده» در فلسفه کواپن، مسئله «نورماتیویته» است؛ نورماتیویته، تجویزی برای باور صادق موجه و در پی معقولیت و توجیه شناخت است. در معرفت‌شناسی سنتی، نورماتیوهای شناخت بر اساس مبنای عقلی یا تجربی مشخص شده‌اند؛ اما کواپن با تأکید بر استقرا و نظریه تکامل داروین با چالشی جدی درباره نورماتیویته مواجه می‌شود و در پاسخ به انتقادات، معرفت‌شناسی طبیعی‌شده را نوعی «مهندسی نورماتیو» و «تکنولوژی جست‌وجوی صدق» یا پیش‌بینی صحیح معرفی می‌کند، وانگهی ابهام در معنای مورد نظر کواپن از واژگان مهندسی و تکنولوژی، به این چالش دامن می‌زند. با بررسی آرای کواپن در این زمینه، می‌توان فهمید که نورماتیویته در مقام کنترل فرضیه‌ها در مراحل ابتدایی، موارد ابطال‌پذیر علم را آشکار ساخته، به جای متن به حاشیه علم می‌پردازد، در حالی که نورماتیویته سنتی در متن شناخت کاربرد داشت. علاوه بر این، کواپن با اصلاح تجربه‌گرایی سنتی و چرخش از آن به طبیعت‌گرایی، خود اصل تجربه‌گرایی را که می‌گوید: «چیزی در ذهن نیست که قبلاً در حس نبوده باشد»، به‌عنوان مهم‌ترین نورماتیو علم معرفی کرده، آن را جداکننده علم از غیر علم برمی‌شمارد. این اصل در کنار نورماتیوهای از قبیل سادگی، محافظه‌کاری و کلیت، فرضیه‌ها را در مرحله کشف علم بررسی می‌کنند؛ اما شرایط صدق آن‌ها کار خود علم است و نورماتیویته کواپن برخلاف نوع سنتی نقشی در توجیه علم ندارد.

**واژه‌های کلیدی:** نورماتیویته، طبیعت‌گرایی، معرفت‌شناسی طبیعی‌شده، استقرا، تکنولوژی جست‌وجوی صدق.

## ۱. مقدمه

طبیعت‌گرایی مهم‌ترین نقطه‌عطف کواین (Quine) در تجربه‌گرایی است. کواین بر این باور است که با طبیعت‌گرایی سه کار مهم به فرجام می‌رسد: یکی اینکه فلسفهٔ اولی از مرکز داوری و اعتبارسنجی برای شناخت به کنار می‌رود؛ دوم اینکه علم تنها بر اساس خودش و بدون نیاز به چیزی بیرون از خود توجیه می‌شود؛ و سوم اینکه صدق گزاره‌های نظری، بر پایهٔ نگرش نظام‌محور و کل‌گرایانه و نه مبتنی بر صدق تحلیلی حاصل می‌آید (72: 1982)؛ بنابراین شناخت علمی، مبتنی بر صدق درونی است. همان‌طور که «قایق نُویرات» تنها در حالی که بر روی آب شناور است، قابل تعمیر تواند بود، علم نیز جای پای ثابتی ندارد و تماماً مبتنی بر احتمال و شک است؛ بنابراین، هر چیز دیگری اعم از فلسفه و شاخه‌های مختلف آن، مثل معرفت‌شناسی یا هستی‌شناسی نیز از فرآیند علم جدا نیستند و برخلاف گذشته، هیچ تقدیمی بر علم ندارند. با وجود این، صحبت از اعتبار علم عملاً بی‌معنی است؛ زیرا اولاً، کواین همچون هیوم استقرا را مفید یقین نمی‌داند و بنابراین بحث یقین و اعتبار علم را کنار می‌گذارد؛ در ثانی، وی به موفقیت علم ایمان دارد و اعتبار علم را از موفقیت‌های روزافزون آن جدا نمی‌شمارد؛ به همین دلیل، اتکا به نظریهٔ تکامل داروین یا رفتارگرایی اسکینری را در ذیل موفقیت‌های علم قرار می‌دهد و استفاده از آن‌ها را برای توجیه خود علم مجاز می‌شمارد. از همه مهم‌تر، کواین قرابت علم با شکاکیت را دلیل شناور بودن علم و توسعهٔ آن می‌داند و بر این باور است که هم‌زمینه‌سازی برای شکاکیت و هم پاسخ به آن، کار خود علم است و اینکه قدما در برابر شک، خود را به‌عنوان مدافع علم می‌دیدند، ناشی از درک اشتباه آن‌ها از مسئلهٔ شک بوده است؛ زیرا شک فی‌نفسه از تولیدات علم است و با خود علم قابل پیگیری است. بنابراین، شناخت و معرفت در نظر کواین با شکاکیت و عدم قطعیت پیوند دارد و تجربه‌گرایی اصلاح‌شدهٔ کواین در شمایل طبیعت‌گرایی، متأثر از تجربه‌گرایی هیوم و ابطال‌گرایی پوپر بوده است. حال، معرفت‌شناسی در کواین نیز از طبیعت‌گرایی مصون نمی‌ماند و کواین کار معرفت‌شناسی را به روان‌شناسی، و در واقع به علوم طبیعی مؤول می‌کند. اینکه چرا کواین از روان‌شناسی نام برده و نه مثلاً علوم دیگری مثل زیست‌شناسی یا به تعبیر کیم، علم هیدروستاتیک، می‌تواند حامل دو برداشت باشد: یکی اینکه ممکن است تحت تأثیر رفتارگرایی اسکینری بوده باشد؛ زیرا فرآیند شناخت در انسان را همچون انواع دیگر حیوانات، مثل موش یا کبوتر، شامل یک

ورودی و خروجی حسی می‌داند که اولی بسیار باریک و شامل تحریک حسی پایانه‌های عصبی است و دومی برعکس اولی بسیار مهیب و سرسام‌آور و حاوی هر نوع اطلاعاتی است که انسان می‌تواند دربارهٔ جهان خارج به دست آورد؛ دیگر اینکه هدف کواپن بیشتر فروکاست معرفت‌شناسی به علوم طبیعی است و اگر علمی غیر از روان‌شناسی نیز بتواند فرآیند ورودی-خروجی شناخت را توصیف کند، کارشان نوعی معرفت‌شناسی است؛ لذا با توجه به اقبال کواپن به توسعهٔ علم و به‌ویژه توسعهٔ انواع تکنولوژی، می‌توان گفت معرفت‌شناسی یا مباحث مشابه آن اگر بتوانند با هر کدام از انواع علوم طبیعی تبیین شوند، نقش معرفت‌شناسی نیز کم‌رنگ‌تر از قبل خواهد شد. اما به‌رغم چنین دیدگاهی، به کواپن اعتراض شده که معرفت‌شناسی یک مسئلهٔ نورماتیو است و شناخت برای اعتبارسنجی و ارزش‌گذاری، نورماتیوهای خاص خود را دارد که علم نمی‌تواند آن‌ها را برآورده سازد؛ به همین دلیل، «معرفت‌شناسی طبیعی شده» یا نورماتیو نیست و یا اگر نورماتیو است، مفهوم نورماتیویته در آن دگرگونی پذیرفته است. کواپن در پاسخ به انتقادات توضیح می‌دهد که نورماتیویته در معرفت‌شناسی طبیعی شده طرد نشده و علم برای کنترل فرضیه‌های مختلف علمی که اغلب بدون هیچ سازوکار خاصی و بیشتر بر اساس تخیل ابداع می‌شوند، به نورماتیویته نیازمند است تا از نورم اصلی خود که تجربه‌گرایی است دور نشود. بنابراین، نورماتیویته می‌تواند چندین کار مفید برای علم انجام دهد؛ از جمله اینکه فرضیه‌های اولیه را به‌لحاظ نورماتیوهای همچون سادگی و پیراستگی کنترل کند، در ثانی موارد ابطال‌پذیر یا انحرافی را گوشزد کند تا خود علم بدان‌ها رسیدگی نماید؛ بنابراین، نورماتیویته به حواشی علم می‌پردازد و با افشای آن‌ها قدمی در جهت پیراستن علم از غیر خود نیز برمی‌دارد. همچنین علم دو نورماتیویتهٔ خیلی مهم دارد که می‌توانند مولد آن نیز محسوب شوند و آن نورم اصلی تجربه‌گرایی، یعنی «مبدئیت حس» برای شناخت و تکیهٔ هر نوع شناخت بر شواهد حسی و دیگری «مدخلیت حس» برای تشکیل هرگونه باور دربارهٔ جهان به‌مثابهٔ تصویری از آن است. با این توصیف، نورماتیویته در کواپن کارکرد تزئینی دارد و همان‌طور که او خود گفته، هنر علم است؛ زیرا علاوه بر اینکه علم را از غیر علم، مثلاً غیب‌گویی و تله‌پاتی تفکیک می‌کند، موارد زائد و منحرف در علم را نیز همچون «تیغ‌آکام» جدا می‌کند و آن را از حواشی و نقص می‌پیراید. اما کواپن به دلایلی مبهم که چندان توجیه خوبی هم نمی‌یابند، نورماتیویتهٔ طبیعت‌گرایی را نوعی مهندسی نورماتیو و نیز تکنولوژی جست‌وجوی

صدق معرفی می‌کند، در حالی که واژگان «مهندسی» و «تکنولوژی» ربط چندانی به آنچه کواین از نورماتیویته تصویر می‌کند، ندارند و به همین دلیل، می‌توان وی را در این زمینه به لفاظی و اغراق‌گویی ناشی از افراط در علم‌پرستی نیز محکوم کرد. وانگهی کواین همچنین از تعبیر «استراتژی» نیز برای نورماتیویته استفاده کرده که به نظر، این تعبیر درست‌تری است؛ زیرا نورماتیویته نوعی استراتژی برای کنترل علم از درون و محافظت از آن در برابر هر نوع انحراف بیرونی است.

## ۲. نورماتیویته در معرفت‌شناسی

«نورماتیویته» (normativity) از مباحث مهم فلسفه در دهه‌های اخیر، به‌ویژه در معرفت‌شناسی بوده است. نورماتیویته از واژه «نورم» (norm) گرفته شده که به لحاظ ریشه‌شناسی، با دو واژه لاتین «norma» و «regulus» در معانی تلویحی «گونیا» و «خط‌کش» ارتباط دارد و در واقع همچون شاخصی برای تعیین حقیقت و اعتبار امور (مثلاً به لحاظ خوبی و بدی، راستی و ناراستی، حق و ناحق) و در مباحث مختلف فلسفی اعم از معرفت‌شناسی، زیباشناسی و اخلاق قابل طرح است (Dancy, 2000: 1). در معرفت‌شناسی که به بحث ما مربوط است، نورماتیویته به مقبولیت و معقولیت باورها و معارف بشری می‌پردازد و معرفت‌شناسی را از این‌رو نورماتیو می‌داند که به توجیه باورها، یعنی اثبات عقلانی و موجه بودن آن‌ها مشغول است؛ در اصل خودِ عمل «توجیه» نورماتیو است و از دکارت و پس از وی، ملاک توجیه باور صادق موجه و مصادیق چنین باوری دغدغه اصلی معرفت‌شناسی شد (Kim, 1988: 383)؛ اما با توجه به اینکه بحث نورماتیویته در نظر کواین با طبیعت‌گرایی و به عبارتی با علم درآمیخته است، نسبت بین نورماتیویته و علم را می‌توان از جهاتی تقسیم‌بندی کرد. بر این اساس، نورماتیویته در نسبت با علم سه موضع می‌تواند اختیار کند: ۱. ارزش‌گذاری علم از درون خود نظام علم (نورماتیویته روش‌شناختی)؛ ۲. ارزش‌گذاری علم بر اساس معیارهای بیرون از علم، مثل قدرت تبیین و سیاست توسعه (نورماتیویته عینی)؛ ۳. ارزش‌گذاری علم از موضع برتر و ضروری (متانورماتیویته) که حاکی از اقتدار فلسفه بر علم است (Kaiser, 2019: 41-52).

باید توجه کنیم که در معرفت‌شناسی سنتی، نورماتیویته، حتی در سنت تجربه‌گرایی هیومی نیز جایگاه خود را حفظ کرده بود و همه فیلسوفان تجربه‌گرا و عقلی‌مسلک رنسانس در ذیل مبنایگرایی به قواعد نورماتیو بودن معرفت همچنان وفادار بودند. اگرچه شکاکیت هیومی هر نوع یقین حاصل از تجربه حسی را انکار می‌کرد، ولی در نهایت همه

معارف بشری یا به داده‌های بسیط حسی و یا تصورات فطری قابل فروکاست بودند و این تصورات پایه، مبنای معرفت انسان از جهان خارج قرار می‌گرفت؛ اما کواپن با مشخص کردن نقاط عطف «تجربه‌گرایی سنتی» و چرخش از آن‌ها به «طبیعت‌گرایی»، مسیر معرفت‌شناسی را تغییر داد و این تغییر که هزینه سنگینی برای معرفت‌شناسی و حتی خود فلسفه داشت، معلول عبور از بزرگ‌ترین جزم تجربه‌گرایی، یعنی تمایز تألیفی و تحلیلی بود که به موجب آن، مسئله تحلیل و صدق گزاره‌های تحلیلی منتفی شد و بدین ترتیب، مسئله نورماتیویته و اعتبار علم نیز مورد تردید جدی قرار گرفت.

### نورماتیویته در معرفت‌شناسی سنتی

اما نورماتیویته چگونه در معرفت‌شناسی کلاسیک تحقق یافته بود؟ مفهوم مبنایی شناخت در نزد تجربه‌گرایان، انطباع یا داده حسی است که بسیط است و تصورات دیگر، از آن شکل گرفته‌اند. هیوم به وحدت روانی انطباعات حسی معتقد بود؛ مثلاً سیب مجموعه انطباعات پراکنده‌ای همچون رنگ و صوت و مزه است و هر بار تصور سیب این پدیدارهای متکثر را تداعی می‌کند؛ اما در هر صورت، تصور سیب بر انطباعات بسیط حسی استوار است؛ بنابراین، بنیان شناخت بر تجربه حسی مبتنی است و این تجربه با نوعی تعمیم و تداعی تصورات به شناخت تبدیل می‌شود. در دیدگاه دکارت و اسلاف او نیز ریشه اصلی معرفت یک اصل شهودی مبتنی بر «این‌همانی اندیشه و من» بود و تنها همین کافی بود که معارف بعدی بر اساس آن اصل شهودی توجیه می‌شوند. این چنین بود که روند شناخت انسان یا بر اساس داده‌های حسی بی‌واسطه یا شهود عقلی توجیه می‌شد. در این میان فرق تجربه‌گرایی و عقل‌گرایی در بحث اعتبار علم و ارزش عقلانی آن بود که هیوم با طرح «معضل استقراء» بحث یقین را در شناخت منتفی دانست، در حالی که عقل‌گراها به استدلال قیاسی برای وصول از حس به شناخت یقینی معتقد بودند؛ البته ماهیت شناخت شهودی یا داده بی‌واسطه حسی، می‌تواند مورد سؤال باشد و به بحث ما مربوط نیست، اما چنین مفاهیمی مانند شهود، تجربه و داده حسی را مفاهیم معرفت‌شناختی می‌نامند. در معرفت‌شناسی، توجیه این مفاهیم ضروری است و باورهای مبتنی بر شهود یا تجربه نیازمند توجیه هستند؛ یعنی باید درجه عقلانیت و اعتبار آن‌ها سنجیده شود و این همان نورماتیویته است. معرفت تابع نورم‌هایی است تا گریزناپذیر بودن و معقول بودن آن را ضمانت کند؛ به همین دلیل، معرفت‌شناسی فعالیت نورماتیو و تجویزی است و از اعتبار و ارزش شناخت و دانش سؤال می‌کند (Kim, 1988: 383-389).

### ۳. مواجهه کواين با مسئله نورماتیویته

کواين در مقاله «پاسخ به مورتن وایت»<sup>۱</sup> به طور جدی به بحث نورماتیویته پرداخته است. وایت در مقاله خود با عنوان «معرفت‌شناسی/اخلاق نورماتیو و کل‌گرایی کواين»<sup>۲</sup> با انتقاد از جای خالی نورماتیوها در کل‌گرایی معرفت‌شناختی کواين، پیشنهادی برای جبران آن ارائه کرده است. وایت با استناد به نظر کواين درباره آزمون‌پذیری نظریه‌ها بر اساس رویدادهای مشاهده‌پذیر قابل پیش‌بینی و اینکه برخلاف آن، اصول اخلاقی از معیارهای خاص خود پیروی می‌کنند، و همچنین با نگرانی از اینکه کواين با چرخش پنجم تجربه‌گرایی عملاً معرفت‌شناسی را به علوم طبیعی مؤول کرده است، به وی پیشنهاد می‌دهد تمایز بین امور نورماتیو و امور توصیفی را نیز همچون تمایز گزاره‌های تألیفی و تحلیلی کنار بگذارد و روش آزمون‌پذیری گزاره‌های نورماتیو (اخلاقی و معرفت‌شناختی) را با گزاره‌های توصیفی (علمی) یکپارچه سازد. در واقع وایت قصد دارد به کواين بفهماند که فروکاست معرفت‌شناسی به روان‌شناسی، مستلزم نفی نورماتیویته و اتکای صرف به گزاره‌های توصیفی نیست و راهکاری نیز در این زمینه ارائه می‌دهد (White: 649-650). راهکار وایت مورد نظر مقاله نیست، ولی کواين را متوجه مسئله نورماتیویته در معرفت‌شناسی طبیعی شده می‌کند و او مجبور می‌شود به وایت و دیگر منتقدان خود توضیحاتی بدهد؛ اما برای اینکه به تفصیلی از پاسخ کواين به وایت برسیم، لازم است درباره تعریف او از معرفت و شناخت توضیح دهیم. کواين در فقرة زیر صراحتاً نحوه شکل‌گیری شناخت در انسان را توضیح می‌دهد:

من شیئی فیزیکی هستم که در جهان فیزیکی نشسته است. برخی نیروهای این جهان فیزیکی به پوستم برخورد می‌کند. پرتوهای نور به شبکیه من اصابت می‌کنند؛ مولکول‌ها پرده گوش و سرانگشتانم را بمباران می‌کنند. من مقابله به مثل کرده، امواج هوا را بیرون می‌دهم؛ این امواج سیلابی از گفتمان‌ها درباره میزها، آدم‌ها، مولکول‌ها، پرتوهای نور، شبکه‌ها، امواج هوا، اعداد اول، انواع نامتناهی، اندوه و شادمانی، خیر و شر را تشکیل می‌دهند (Quine, 1966: 215).

کواين در این عبارات تقریر می‌کند که تنها راه شناخت ما از کلّ واقعیت، گیرنده‌های حسی سطح پوست هستند که دائماً امواج نوری و تصادم‌های مولکولی آن‌ها را متأثر می‌کنند، و آگاهی‌های متنوع از این جهان فیزیکی و هستنده‌های آن، عبارت از بازخوردی است که سوژه یا مغز او به این تحریکات پوستی و عصبی می‌دهد؛ بنابراین، آگاهی عبارت از پاسخ به محرک‌های حسی است و این تحریک‌ها به تصویر ما از جهان

که در نظریه‌ها انعکاس می‌یابد، ختم می‌شود (Quine, 1969: 75). نظریه‌ها عبارت از تصویر ما از جهان هستند. مدخل ما برای شناخت جهان تحریک پایانه‌های عصبی است؛ مثلاً تابش اشعه‌هایی از اجسام پیرامون با فرکانسی مشخص که پس از دریافت توسط سوژه انسانی، به خروجی‌های مهیب که شامل توصیف‌های گوناگون از جهان‌اند، تبدیل می‌شوند (Ibid: 82-83). کواپن از این تشعشعات به‌مثابه قوای فیزیکی (physical forces) یاد می‌کند که سوژه را منفعل ساخته، تغییراتی را در او موجب می‌شوند که به فراخور آن، تصویر وی از جهان شکل می‌گیرد (Quine, 1966: 216)؛ بنابراین، شناخت شامل هر آن چیزی است که در بین ورودی باریک حسی-عصبی و خروجی سرسام‌آور توصیفی رخ می‌دهد. حال می‌توان پرسید که چه اتفاقی در این بین می‌افتد و چگونه این ورودی به آن خروجی منجر می‌شود؟ اگرچه کواپن هیچ‌گاه پاسخ منسجم و دقیقی به این پرسش نداده است، اما تأکید می‌کند که رفتارگرایی اسکینری می‌تواند چگونگی تولید علم از استقرا را توصیف کند. برای وصول به تصویر روشنی از این توصیف، باید به خاستگاه علوم طبیعی در دیدگاه کواپن توجه کرد. کواپن در مقاله «طبیعت شناخت طبیعی»<sup>۳</sup> صریحاً بیان می‌کند که علوم فیزیکی به شکلی ابتدایی در عقل سلیم ریشه دارد؛ بدین ترتیب که مثلاً اگر چوبی در آب خمیده به نظر برسد و نوعی توهم حسی ایجاد کند، ریشه این توهم در واقعیت است؛ یعنی فرض اجسام فیزیکی، و این نوعی علم فیزیکی ابتدایی محسوب می‌شود که فرآیند شکاکیت کمک می‌کند به آن پی ببریم؛ یعنی شک بر اساس آگاهی از همین فیزیک اولیه شکل می‌گیرد، با این فرق که این علم اولیه، ایجابی است و شکاکیت به‌عنوان سلب آن خود را تحمیل می‌کند (Quine, 1975: 67-68). حال لازم است بدانیم چگونه این علم ابتدایی اولیه توسعه می‌یابد؛ یعنی چگونه ورودی‌های باریک حسی به انواع نظریه‌های علمی و تنوعات شناختی منجر می‌شود. کواپن در مقاله مذکور تصدیق می‌کند که طبق همین فرمول ورودی-خروجی برای علم، موفقیت علم، به‌ویژه در پیش‌بینی‌ها، مرهون تعمیم استقرای ساده است که از همین دانش اولیه فیزیکی شکل می‌گیرد و موجب کاربردی‌شدن علم می‌شود. این مرحله در انسان هیچ فرقی با سگی که تحت آزمون اسکینری شرطی‌سازی شده است، ندارد. سگ مورد آزمایش هر بار با شنیدن صدای زنگ به سمت آشپزخانه می‌دود تا غذا بخورد و اسکینر رفتار او را با سه متغیر «پاسخ تقویت‌شده»، «بازخورد شرطی‌شده» و «تشکیل عادت» توضیح می‌دهد. کواپن بر این اساس تأکید می‌کند که تنها شاهد



ممکن برای توجیه این شرطی‌سازی، رفتار سگ است و رجوع به جنبه‌های سوژکتیوی مثل اینکه سگ در هر بار شنیدن صدای زنگ انتظار دریافت غذا دارد، کمکی به فرآیند تبیین نمی‌کند و می‌تواند به‌عنوان متغیر مزاحم حذف شود. استقرا مبتنی بر مشابهت امور است و مثلاً سگ بعد از رخداد «الف» (صدای زنگ) و سپس رخداد «ب» (دریافت غذا)، انتظار رخداد «پ» را ندارد، بلکه آنچه رخ می‌دهد «ب» است. در اینجا کواین دغدغه خاصی درباره عنصر مشابهت دارد که به نظر می‌رسد می‌خواهد تصویری کاملاً علمی از آن ارائه دهد و با اشاره به سوژکتیو بودن این شباهت، یعنی آنچه اتفاق می‌افتد در ذهن سگ است نه بیرون، تلاش می‌کند با تأکید بر موفقیت علم در تبیین امور، این مسئله را نیز به سبک علمی حل و فصل و از علم دفاع کند؛ به همین دلیل، اذعان می‌کند که هر نوع موفقیت سگ یا انسان در تطابق با جهان خارج، رسیدن هردو به پیش‌بینی‌های ممکن، مرهون اصل انتخاب طبیعی داروین است و این اصل، کفایت استقرا را ثابت می‌کند (1975: 69-70). اما اینکه چطور شرطی‌سازی‌های حاصل از استقرا به تولید علم از سطح ابتدایی تا سطوح پیشرفته کمک می‌کند، باز مبتنی بر انتخاب طبیعی است که فرآیند یادگیری را ممکن می‌سازد و حیوان یا نوع انسان به مرور یاد می‌گیرد که چگونه از استقرای ساده به پیش‌بینی‌های مختلف برسد و آن دانش ابتدایی را اصلاح و توسعه بخشد (Ibid: 71). کواین در اینجا تأکید می‌کند که در نوع انسان این یادگیری با توسعه ساختارهای زبانی و مفهومی صورت می‌گیرد و در واقع یادگیری باعث تبدیل غریزه به دانش می‌شود؛ تا جایی که به‌مرور علم از استقرا جدا و به یک ابرساختار زبان‌شناختی کلان مبدل می‌شود؛ به نحوی که هم پیش‌بینی‌های خیلی دقیق کند و هم در صورت شکست پیش‌بینی‌ها، خودش این ابرساختار را ترمیم نماید. روشن است که در این صورت، استقرای ساده به روش فرضی - استنتاجی تغییر می‌یابد. با این حال، کواین همچنان اصرار می‌کند که تبیین اولیه شناخت در انسان و حیوان یکی است و با رفتارگرایی اسکینری و نظریه انتخاب طبیعی توجیه می‌شود (Ibid: 72-73).

بنابراین، علم محصول رابطه تحریک‌های حسی با نظریه‌هاست و ابرساختار علم، یعنی کل شناخت، با تمام پیچیدگی و تنوع خود از یک تماس باریک حسی با جهان آغاز می‌شود. حال معرفت‌شناسی چگونه می‌تواند ارتباط این ورودی ناچیز با آن خروجی مهیب را توضیح دهد؟ زیرا کواین تأکید می‌کند که بررسی این رابطه بر عهده معرفت‌شناسی است؛ اما نه معرفت‌شناسی سنتی، بلکه معرفت‌شناسی طبیعی‌شده (1969:

83). این معرفت‌شناسی اخیر، خود را بر اساس علوم طبیعی تنظیم می‌کند و کواپن درباره ماهیت کلی آن چنین می‌گوید:

معرفت‌شناسی یا هر چیزی شبیه آن، صرفاً به عنوان بخشی از روان‌شناسی و از این رو علوم طبیعی تنزل می‌یابد و پدیدارهای طبیعی، یعنی سوژه انسانی فیزیکی را مطالعه می‌کند. این سوژه انسانی یک "ورودی" تعبیه شده که مثلاً با الگوهای تابشی با فرکانس‌های مختلف، تحت کنترل تجربه و آزمون است و سوژه در مقام "خروجی"، توصیفی از جهان سه بعدی خارجی و سوابق آن دریافت می‌کند (Ibid).

در این فقره مقصود کواپن از سوژه فیزیکی یا خروجی چیست؟ آیا مغز انسان منظور است یا ذهن یا زبان او؟ البته کواپن در جایی اشاره می‌کند که ورودی‌های حسی در مغز پردازش می‌شوند (1998: 17)؛ اما این کمکی به پاسخ این پرسش نمی‌کند، جز اینکه تأکید کند مقصود کواپن از سوژه در هر صورت، انسان مادی است که گوشت و خون دارد و تنها از طریق بدن خود انواع تحریکات حسی را دریافت می‌کند و جهان و پیرامون خود را می‌شناسد (1992: 19). افزون بر این، رابطه ورودی و خروجی چگونه تبیین می‌شود؟ همان‌طور که پیش‌تر نیز اشاره شد، در معرفت‌شناسی سنتی توجیه باورها و معقولیت آن‌ها مسئله محوری بود. کواپن برخلاف تجربه‌گرایی سنتی که از مفاهیم نورماتیوی هم‌چون انطباق، داده حسی یا احساس استفاده می‌کرد، از واژگانی علمی هم‌چون گیرنده‌های عصبی و تحریک حسی استفاده می‌کند و مصرانه تنها راه شناخت جهان را نیز تحریک‌های سطحی اندام‌های حسی عنوان می‌کند؛ بنابراین، رابطه بین ورودی و خروجی با تبیین علی حالات عصبی سوژه و قوانین مربوط به آن ممکن می‌شود و این رابطه، به تعبیر ژینگوان کیم، نه یک رابطه نورماتیو، بلکه رابطه‌ای علی-قانون‌شناختی و بنابراین توصیفی است (Kim, 1988: 390-391)؛ لذا معرفت‌شناسی طبیعت‌گرایانه نوعاً چیزی متفاوت از معرفت‌شناسی سنتی خواهد بود؛ البته این تعارض پرحاشیه میان معرفت‌شناسی طبیعت‌گرایانه و معرفت‌شناسی نورماتیو، از چشم کواپن دور نماند و همان‌طور که گفتیم، به‌ویژه مورتن وایت به آن انتقاد کرد. اکنون به پاسخ کواپن به وایت درباره مسئله نورماتیویته می‌پردازیم. کواپن در پاسخ به وایت چنین می‌گوید:

طبیعی‌سازی معرفت‌شناسی به معنی کنارگذاشتن نورماتیویته نیست. معرفت‌شناسی نورماتیو برای من شاخه‌ای از مهندسی است؛ یعنی تکنولوژی جست‌وجوی صدق یا احتیاطاً به تعبیر معرفت‌شناختی، پیش‌بینی است و مثل هر تکنولوژی دیگری آزاد

است که از هرگونه یافته علمی که متناسب با اهدافش باشد، استفاده کند (1998: 664).

همچنین کواپن در جایی دیگر عنوان می‌کند که طبق طبیعت‌گرایی وی، همان‌طور که معرفت‌شناسی نظری به علوم نظری محول می‌شود، معرفت‌شناسی نورماتیو نیز به مهندسی، یعنی تکنولوژی پیش‌بینی تحریک‌های حسی تبدیل می‌شود و در واقع جنبه نورماتیو معرفت‌شناسی طبیعی شده، به استراتژی حدس عقلانی در چارچوب فرضیه‌های علمی اختصاص دارد (19-20: 1992). اکنون این متن دو پرسش مهم را پیش می‌کشد: اول اینکه معرفت‌شناسی نورماتیو چه نقشی در علم ایفا می‌کند؟ و دیگر اینکه مقصود کواپن از مهندسی و تکنولوژی چیست؟ برای رفع ابهام لازم است ابتدا استراتژی مورد ادعای او را توضیح دهیم؛ کواپن برای تشکیل نظریه‌ها دو مرحله ابتدایی در نظر می‌گیرد: ۱. حدس یا تشکیل فرضیه‌ها (think up) و ۲. آزمودن آن‌ها برای رسیدن به پیش‌بینی‌های صحیح. این حدس‌ها توسط برخی نورم‌ها قابل کنترل هستند؛ نورم‌هایی مثل سادگی، محافظه‌کاری، پیراستگی و کلیت، و فرضیه‌ها در مرحله کشف باید توسط این نورماتیوها کنترل شوند (Ibid). کواپن اذعان می‌کند که این استراتژی، یعنی وجه نورماتیو فرضیه‌سازی، در واقع تنها نورماتیویته‌ای است که در طبیعت‌گرایی حفظ شده است؛ و البته این نورماتیویته، علم نیست، بلکه هنر علم است و معرفت‌شناسی نورماتیو هنر یا تکنولوژی علم و هر نوع باور عقلانی است (49-50: 1998)؛ اما بلافاصله این نقش نورماتیو را توسعه داده، نقش اصلی‌تر آن را آگاهی از کاستی‌های ناشی از مرحله استقرا در علم برمی‌شمارد؛ زیرا چنان‌که قبلاً گفتیم، علم از یک استقرای ساده شروع و به ساختارهای کلان نظریه‌ای مبدل می‌شود و چه‌بسا در مرحله تبدیل غریزه به یادگیری یا استقرا به فرضیه، خطاهایی رخ دهد که نورماتیویته می‌تواند آن‌ها را اعلان کند. به عبارتی، نورماتیویته به جای متن، به حاشیه علوم طبیعی می‌پردازد و آن‌ها را آشکار می‌کند؛ مثلاً زائده آپاندیس نوعی خطا در مرحله انتخاب طبیعی است که با جراحی برداشته می‌شود و آگاهی از اینکه این زائده اضافی است، مربوط به بخش نورماتیو شناخت است. یا در علوم آمار در ریاضیات کاربردی، حل «مغالطه قمارباز» که حکم ترمیم علوم آماری را دارد، نوعی معرفت‌شناسی نورماتیو محسوب می‌شود (Ibid: 50). بدین طریق، نورماتیویته شیوه درمانگری و ترمیم در علوم دارد. اما دقت کنیم که کواپن تأکید دارد اگرچه علم همواره موفق است، ولی مرحله فرضیه‌سازی یا کشف، سازوکار خاصی ندارد و بیشتر تخیلی است تا علمی؛ به همین دلیل، ممکن است چنین

حاشیه‌هایی برای علم تولید شود (Ibid: 49). افزون بر این‌ها، نورماتیویته وظیفه مهم‌تری هم دارد و آن تفکیک علم از غیر علم است؛ اما چگونه؟ کواپن می‌گوید اینکه نقطه شروع معرفت تحریک گیرنده‌های حسی است، خودش یافته علمی است و ما جهان را با انواع این تحریک‌های عصبی تجربه کرده‌ایم و بنابراین، اصل تجربه‌گرایی که می‌گوید: «هیچ چیزی در ذهن نیست که قبلاً در حس نبوده باشد»، بزرگ‌ترین نورم معرفت‌شناسی نورماتیو محسوب می‌شود (Ibid: 216 & 1992: 19)؛ اما لازم است یادآوری کنیم که کواپن در مقاله «معرفت‌شناسی طبیعی‌شده»، تجربه‌گرایی سنتی را به ایجاد ساختارهای عقلانی برای توجیه علوم طبیعی نقد و محکوم کرده بود (1969: 75)، و تحویل معرفت‌شناسی به روان‌شناسی به نوعی شکستن این ساختارهای عقلانی و رجوع به علوم طبیعی برای تبیین معرفتی آن بود؛ ولی با وجود این، کواپن دو ویژگی مهم تجربه‌گرایی سنتی را نقاط قوت آن می‌دانست: ۱. تنها شاهد ممکن برای علم شاهد حسی است؛ ۲. همه معانی به شواهد حسی برمی‌گردند (Ibid: 75)؛ لذا اگرچه کواپن نقدهای جدی به تجربه‌گرایی سنتی وارد کرد و با ذکر نقاط عطف آن به چرخش پنجم خود، یعنی طبیعت‌گرایی رسید، اما اصل تجربه‌گرایی را به‌مثابه مهم‌ترین نورماتیو علم باقی گذاشت تا به کمک آن، علم از امور غیر علمی همچون طالع‌بینی، غیب‌گویی و تله‌پاتی قابل تشخیص شود (1992: 19). به همین مناسبت، می‌توان عقیده کواپن درباره منشأیت پایانه‌های عصبی یا تحریکات حسی بدن را برای معرفت، مصداق اصلی نورماتیویته تجربه‌گرایی دانست و تصدیق کرد که کواپن با چرخش از تجربه‌گرایی سنتی به طبیعت‌گرایی، و به قصد رسیدن به یک فیزیکیالیسم خالص، چگونه پس‌مانده‌های صدق منطقی و ترجمه علم به زبان منطق را ملغی و طبیعت‌گرایی را جایگزین آن ساخت.

#### نقد و تفسیر مهندسی نورماتیویته و تکنولوژی جست‌وجوی صدق

حال که نقش نورماتیویته در معرفت‌شناسی طبیعی‌گرا تا حدی روشن شد، می‌توان به پرسش دوم پاسخ داد که مقصود کواپن از تکنولوژی جست‌وجوی صدق یا مهندسی نورماتیویته چیست؟ آیا از مجموع آنچه درباره نورماتیوها در کواپن گفتیم، چیزی تحت عنوان مهندسی یا تکنولوژی به دست آمد؟ قطعاً نه؛ اما برای پاسخ به این پرسش، ابتدا دو دیدگاه فولی (Foley) و هاکس (Houkes) را در نقد مهندسی نورماتیو عنوان و سپس پاسخ خود را بیان می‌کنیم.

فولی با تأکید بر اینکه در معرفت‌شناسی سنتی، مرحله «کشف» فرضیه‌ها مبتنی بر تجربه است و مرحله «توجیه» نورماتیو است، نورماتیویته کواین را عکس آن تلقی می‌کند که مرحله کشف فرضیه‌ها را نورماتیو ساخته است، در حالی که مرحله آزمودن فرضیه‌ها بر عهده خود علم و یا به تعبیر خود کواین بخشی از بازی علم است (Foley, 1994: 251). فولی با بررسی معرفت‌شناسی طبیعت‌گرایانه کواین که ادعای مهندسی نورماتیویته دارد، به این نتیجه می‌رسد که در روش با نوع سنتی تفاوتی ندارد و موضوع اصلی آن ربط شواهد حسی به نظریه‌هاست؛ اما در محتوا از این سنت جدا می‌شود؛ زیرا بر دو موضع اصرار می‌کند: ۱. همسان‌سازی نورماتیوهای علوم طبیعی با نورماتیوهای عقلانیت؛ ۲. رد تمایز شناخت پیشینی از پسینی به واسطه انکار تمایز تألیفی و تحلیلی (Ibid: 258). درباره مورد اول، کواین به‌رغم اینکه گاهی از صدق ضروری نورماتیوهای تجربه سخن می‌گوید، آن‌ها را پسینی و تجدیدپذیر می‌داند و حتی صدق ریاضی را نیز قطعی نمی‌شمارد و این حاکی از نوعی تذبذب در دیدگاه کواین است؛ زیرا او به‌درستی روشن نمی‌سازد که تجربه‌گرایی که نورماتیو اصلی علم محسوب می‌شود، آیا پیش‌فرض علم است یا یافته آن؟! اما قطعاً هیچ امر پیشینی را هم در علم قبول نمی‌کند. درباره مورد دوم نیز کواین شناخت را تماماً پسینی می‌داند و معتقد است نورماتیویته نیز در قالب معرفت‌شناسی نورماتیو دنباله علم است و مقدم بر آن نیست (Foley, Ibid: 254-258).

بررسی بعدی را هاکس انجام داده و با توجه به مفهوم مهندسی در نورماتیویته و تکنولوژی جست‌وجوی صدق، مبهم‌بودن این اصطلاح را در کواین صحه گذارده است. هاکس معتقد است کواین در معرفت‌شناسی نورماتیو دو رویکرد معناشناسی و روان‌شناسی را با هم ادغام کرده است که مهندسی نورماتیو را در این قالب می‌توان بررسی کرد. طبق تحلیل هاکس، کواین تبیین علی حالات عصبی را جایگزین اصطلاحاتی همچون داده حسی در معرفت‌شناسی سنتی کرده، در حالی که هرگز از حالات مغزی و عصبی به‌درستی سخن نگفته است؛ به همین دلیل، وی با شبیه‌سازی مدل معرفتی «ورودی-خروجی» کواین با جعبه رفتارگرایی اسکینر، به این نتیجه می‌رسد که مهندس نورماتیو همچون آزمونگر جعبه رفتارگرایی، به بررسی پردازش اطلاعات بین ورودی و خروجی انسان می‌پردازد و این کار نمی‌تواند مهندسی باشد و اگر فرض کنیم مهندس به طراحی سازه‌هایی همچون پل و هواپیما می‌پردازد یا قواعد کاربرد سازه‌ها را مشخص می‌کند،

تنها سازه ممکن که می‌توان برای معرفت‌شناس طبیعت‌گرا یا مهندس نورماتیو در نظر گرفت، مغز انسان است که حتی اگر آن را نوعی سازه مهندسی و مثلاً موتور معرفتی نیز لحاظ کنیم، باز نمی‌توان نورماتیویته معرفت‌شناسی را نوعی مهندسی فرض کرد؛ زیرا مغز، یک هستنده زیست‌شناختی است و کارکردهای مهندسی و زیست‌شناختی با هم تفاوت آشکار دارند. همین بلا تکلیفی درباره‌ی واژه تکنولوژی که به معنی شیوه طراحی سازه‌های مهندسی یا استفاده عملی از نظریه‌های علمی است نیز صادق است؛ بنابراین، هاکس نتیجه می‌گیرد که استفاده از واژه‌های مهندس و تکنولوژی در معرفت‌شناسی نورماتیو بی‌معنی است؛ اما با این حال تأیید می‌کند که مهندس نورماتیو می‌تواند زبان‌شناس میدانی کواپن باشد که همچون آزمونگر رفتارگرایی اسکینری، از طریق بررسی رفتارهای کلامی سوژه یا فرد بومی به ترجمه رفتار او می‌پردازد و این را شاید بتوان تسامحاً نوعی مهندسی شناخت نامید (Houkes, 2003: 254-262). یادآوری می‌شود که کواپن در کلمه و شیء موقعیتی را فرض کرده بود که در آن یک زبان‌شناس میدانی با دیدن فردی بومی و تلفظ واژه «Gavagai» توسط او در حین حرکت یک خرگوش، به بررسی معنای واژه از طریق بررسی رفتار کلامی فرد بومی پرداخته، تلاش می‌کند به معنای رفتار او پی ببرد (Quine, 1960: 29).

به این نقدها می‌توان انتقاد کیم را نیز اضافه کرد که پیش از این دو مطرح شد و به تعارض موجود در کارکرد معرفت‌شناسی در شکل طبیعت‌گرایانه آن تأکید دارد. کیم می‌گوید طبق معرفت‌شناسی سنتی، باورها از هر نوع نیاز به توجیه دارند و باید معقولیت آن‌ها به واسطه نورماتیوها اثبات شود؛ اما کواپن ارتباط میان تحریکات حسی و نظریه‌ها یا همان باورهای ما درباره جهان را با رابطه علی توصیف کرده و خود علم را جایگزین نورماتیویته ساخته است. ضمن اینکه شواهد حسی مورد نظر کواپن هرگز نظریه‌ها را تأیید نمی‌کند و آن‌ها را معقول نمی‌سازد (Kim, 1988: 390).

با نظر به انتقادهای مطرح‌شده درباره نورماتیویته کواپن، این نکته به دست می‌آید که نورماتیویته او به لحاظ محتوا با نوع سنتی متفاوت است و قادر نیست معقولیت علم را توجیه کند؛ چه اینکه دغدغه کواپن نیز چنین معقولیتی نبوده است. این مسئله را می‌توان از چند منظر مورد توجه قرار داد: اول اینکه کواپن تجربه‌گراست و هر نوع یقین دکارتی را در علم منتفی می‌داند؛ زیرا معتقد است که ابتدای علوم طبیعی بر تجربه بی‌واسطه حسی به اندازه ابتدای علوم ریاضی بر منطق پایه اشتباه بوده و این به معنای

شکست علم در بخش آموزه‌ای، یعنی مبحث یقین است (1969: 74). پیش‌تر نیز دیوید هیوم از بحران یقین در علوم تجربی خبر داده بود؛ اما کواین که به دنبال واقع‌گرایی تمام‌عیار (robust realism) است (1982: 21)، حتی این را کافی نمی‌داند و با نقدهای جدی خود بر بخش مفهومی تجربه‌گرایی سنتی، به‌ویژه پروژۀ کارنپ، ناکارآمدی دومی را نیز اثبات می‌کند. به عبارتی، او از مرحله‌ی ابتدای علوم تجربی بر انطباعات یا داده‌های بی‌واسطه‌ی حسی که از هیوم و پس از وی نقاط عطف گوناگونی را تجربه کرد نیز عبور می‌کند تا ثابت کند که هر نوع صدق تجربی مبتنی بر داده‌های حسی یا تحلیل منطقی که کارنپ در پی‌اش بود، اشتباه است و نمی‌توان علم را به زبان منطقی ترجمه کرد (1969: 75 & 78). از سوی دیگر، کواین بزرگ‌ترین اشتباه معرفت‌شناسی سنتی را جعل ساختارهای عقلانی برای توجیه علم می‌داند و در این مورد به مسئله‌ی تعارض بین جهان سه‌بعدی و دستگاه بینایی دوبعدی انسان اشاره می‌کند که اگرچه چالشی جدی میان روان‌شناسان گشتالتی و اتمیست‌های حسی بود، اما معرفت‌شناسان را نیز درگیر خود کرده بود. کواین در این زمینه با مقایسه‌ی دیدگاه هیوم و بارکلی و با این تذکر که حواس پنج‌گانه در معرض هر دو فیلسوف بوده است، بارکلی را به خطای شناختی در مواجهه با عالم فیزیکی محکوم می‌کند که تلاش کرد بعد سوم یا عمق را که به کارکرد چشم مربوط بود، با بازسازی عقلانی توجیه کند، در حالی که این یک مسئله‌ی کاملاً علمی بود. اما مشکل اصلی چه بود؟ به‌زعم کواین معرفت‌شناسانی چون بارکلی ارجاع مسائل علم به خود علم را مستلزم دور و آن را باطل می‌دانستند و ترس از همین دور بود که باعث جعل آن همه ساختارهای عقلانی و توجیه علم با کمک فلسفه شد، در حالی که چنین دوری به‌ناچار پذیرفتنی بود؛ زیرا خود علم به ما آگاهی داده است که همه چیز به انفعالات گیرنده‌های حسی از قبیل پرتوافکنی‌های نوری دو بعدی و تأثیرات گوناگون امواج هوا بر روی پرده‌ی گوش و دیگر اندام‌های حسی بستگی دارد؛ به همین دلیل، باید تنها بر اساس نزدیکی علی به گیرنده‌های حسی سخن گفت و برخلاف معرفت‌شناسی سنتی، تقدّم معرفتی صورت آگاهانه (conscious form) را کنار گذاشت (1973: 1-2 & 1969: 84-85).

افزون بر این، کواین تأکید می‌کند که طبیعت‌گرایی نوعی بازشناسی درون‌علمی است که نیاز به مابعدالطبیعه را منتفی می‌سازد و کلّ شناخت از تماس باریک با جهان حسی نضج می‌گیرد و تکامل می‌یابد و این هنر انسان است که هر نوع شناختی را از

همین تماس ناچیز حسی-عصبی استنباط کند. کواپن در این زمینه از مثال قایق نویراتی استفاده می‌کند و می‌گوید: «من فلسفه را نه مقدمه پیشینی و نه اساس علم، بلکه تداوم علم و هردو را بر روی یک قایق سوار می‌بینم» و این قایق همان‌طور که نویرات به ما آموخته است، فقط در حال حرکت بر روی امواج دریا قابل بازسازی است (126-127: 1969)؛ بنابراین، وقتی کلمات کلیدی کواپن در بحث نورماتیویته و علم عبارت از طبیعت‌گرایی، استقرا و مشابهت است، پرسش‌هایی از جنس نگرانی‌های فولی یا کیم و دیگر منتقدان نورماتیویته طبیعت‌گرایانه کواپن بی‌فایده است؛ زیرا او نهایتاً پاسخی شبیه آنچه در اینجا گفته است، به آن‌ها خواهد داد:

در این مجال اجازه دهید بگویم که من هرگز تحت تأثیر اعتراضات علیه استفاده‌ای که از کلی‌سازی‌های استقرایی، داروین و دیگران برای توجیه استقرا و بنابراین یک استدلال ذوری می‌کنم، قرار نخواهم گرفت، و این به دلیل موضعی است که اختیار کرده‌ام و آن موضع طبیعت‌گرایانه است. من فلسفه را نه مقدمه یا زمینه علم، بلکه تداوم آن می‌دانم. من فلسفه و علم را بر روی یک قایق سوار می‌بینم [...] هیچ تقدیمی برای فلسفه اولی وجود ندارد [...] از نظر من مسئله استقرا مسئله‌ای درباره جهان است؛ درباره اینکه چگونه ما هستندگان این جهان که هرگز در ایجادش نقشی نداشته‌ایم، می‌توانیم به هنگام پیش‌بینی‌ها با استقرا، که مبتنی بر گزینه و شباهت‌های توجیه‌نشده علمی است، از احتمال تصادفی یا شیروخت انداختن، [پیش‌بینی] درست را بیرون بکشیم. انتخاب طبیعی داروین یک تبیین ناقص، ولی مقبول می‌باشد (1969: 126-127).

این متن نسبتاً حماسی کواپن به قدر کافی پاسخ انتقادات به نوع و سبک نورماتیویته او را می‌دهد و کواپن بر این اساس همواره تأکید می‌کند که دغدغه ما باید توسعه علم باشد، نه هیچ چیز دیگری (78: 1979) و مسئله استقرا یا احتمال تصادفی در انتخاب طبیعی هرگز کفایت علم را زیر سؤال نمی‌برد، وانگهی توجیهی هم برای به‌کارگیری فلسفه اولی یا نورماتیویته برای جبران کاستی‌های تصادف و انتخاب طبیعی ایجاد نمی‌کند، جز اینکه همان‌طور که پیش‌تر نیز اشاره شد، نورماتیویته در مواردی می‌تواند این کاستی‌ها را به علم گوشزد کند و علم خودش آن کاستی‌ها را جبران خواهد کرد. از مجموع آنچه گفته شد، به نظر می‌رسد استفاده کواپن از اصطلاحات مهندسی و تکنولوژی برای نورماتیویته معرفت‌شناختی یا معرفت‌شناسی نورماتیو یا همان معرفت‌شناسی طبیعی‌شده، اولاً به تعبیر هاکس، نوعی لفاظی و بازی با کلمات و یا آن‌طور که فولی گفته است، ناشی از علاقه او به گزین‌گویی‌های شوک‌آور و خاص باشد



بی‌ارتباط نبوده باشد؛ در ثانی، ممکن است به‌زعم هاکس نوعی استعاره برای علم نیز تلقی شود؛ زیرا کواپن به کارکرد استعاره‌ها برای توسعه علم توجه می‌کند؛ بدین ترتیب که ممکن است یک نظریه علمی، مثلاً کشف نظریه مولکولی، پیش‌تر در قالب استعاره بیان شده و بعداً با میکروسکوپ به اثبات رسیده باشد (Quine: 1982: 187)؛ اما در واقع نکته اصلی این است که با توجه به دگردیسی مفهوم نورماتیویته در کواپن از ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۸ می‌توان نتیجه گرفت که آن را صرفاً شاخصی برای توسعه علم قرار داده و تنها باریکه ممکن برای فعالیت نورماتیویته همین استراتژی حدس عقلانی در مرحله فرضیه‌سازی یا کشف است که به شکلی دیگر، همان‌طور که پیش‌تر نیز اشاره کردیم، در ترمیم نواقص استقرا و نظریه تکامل نیز نقش راهبردی دارد و هنر علم است، و برخلاف گفته هاکس که کواپن را متهم به جانب‌داری متعصبانه از رفتارگرایی اسکینری می‌کند و به آن نقش کلیدی می‌دهد (Houkes, 2003: 256-257)، به نظر می‌رسد کواپن بیشتر طرفدار شکاکیت هیومی ناشی از عدم تعیین استقراست و رفتارگرایی، صرفاً سازوکاری است که می‌تواند پیدایش و تعمیم استقرا را بدون توجه به متغیرهای غیرحسی و غیرکلامی و تنها با مشاهده رفتار کلامی توجیه کند و همچنین تا حدی نظریه اصلی کواپن که بزرگ‌ترین و مهم‌ترین نورماتیویته نیز حساب می‌شود، یعنی تأکید بر تحریک پایانه‌های عصبی برای تشکیل هر نوع شناخت و هر گونه معرفتی را نیز برآورده سازد. وانگهی اگر سازوکار رفتارگرایی را با علوم اعصاب و یا حتی هوش مصنوعی نیز جایگزین کنیم، نظریه بنیادی کواپن تغییری نخواهد کرد. بدین ترتیب، کواپن مشکلی با عدم قطعیت موجود در استقرا یا نظریه تکامل ندارد و کافی است انواع علوم طبیعی اعم از روان‌شناسی یا زیست‌شناسی یا فیزیک و غیره بتوانند مدخلیت پایانه‌های عصبی و تحریکات حسی را برآورده سازند. دقیقاً به همین دلیل کواپن بر واژه «تکنولوژی» تأکید دارد؛ چون تکنولوژی را محصول علم می‌داند و معرفت‌شناس طبیعت‌گرا یا مهندس نورماتیویته یا همان زبان‌شناس میدانی آزاد است که از همه دستاوردهای علم بهره‌بردار و نورماتیویته‌های علم را برسازد تا فرضیه‌ها پیش‌روند و با آزمون‌های تجربی به پیش‌بینی‌های صحیح برسند؛ چه اینکه هدف اصلی همین پیش‌بینی صحیح است. از این‌رو، به نظر می‌رسد کواپن همان‌طور که چندبار از واژه «استراتژی» به‌درستی برای نورماتیویته استفاده کرده است، مقصودش از تکنولوژی نیز به «تکنیک» نزدیک‌تر باشد

و نورماتیویته او تکنیکی برای توجیه علم از طریق خود علم است و نورماتیوهای او از قبیل سادگی یا محافظه‌کاری (1960, §5: 17-21 & 1992: 22) نیز از خود فعالیت علمی جدا نیستند و یافته‌های خود علم محسوب می‌شوند؛ همان‌طور که نورم تجربه‌گرایی هم یافته علم است و هم در مقام نورماتیویته علم را از غیر علم جدا می‌سازد. اما خطای راهبردی کواپن در کاربرد اصطلاح «تکنولوژی جست‌وجوی صدق» را نیز نباید از نظر دور داشت که به نظر از چشم فولی و هاکس دور مانده بود. کواپن در پاسخ به وایت، چنان‌که دیدیم، عیناً از تعبیر «تکنولوژی جست‌وجوی صدق یا احتیاطاً [...] پیش‌بینی» استفاده می‌کند، در حالی که نشان دادیم صدق فرضیه‌ها در مرحله توجیه آن‌ها توسط علوم تجربی صورت می‌گیرد و در مرحله کشف صرفاً توسط نورماتیوها کنترل می‌شود و اگر نورماتیویته عبارت از جست‌وجوی صدق باشد، نقض غرض است و نورماتیویته کواپن با نوع سنتی تفاوتی نخواهد داشت، حال آنکه کواپن به شدت علم‌گراست و صدق را از دایره نورماتیویته خارج می‌داند؛ زیرا در پاسخ به پرسشی درباره صدق و کذب نظریه‌های علمی، می‌گوید نهایتاً می‌توان از طریق روش علمی و حمایت شواهد، صدق برخی نظریه‌ها یا کذب آن‌ها را تأیید کرد؛ زیرا صدق، درون‌باش (immanent) است و تنها در بدنه نظریه‌ها قابل بررسی است (180; 21-22; 1982)؛ بنابراین اگر از اغراق‌آمیز بودن واژه‌های مهندسی و تکنولوژی در نورماتیویته کواپن صرف نظر کنیم، اما تعبیر جست‌وجوی صدق، طبق نظریه اصیل خود کواپن اشتباه است و ناخواسته صدق را به گردن نورماتیویته می‌اندازد که نشان دادیم چنین نیست، بلکه چنان‌که گفتیم، استراتژی حدس فرضیه‌ها مناسب‌تر و به هدف کواپن نیز نزدیک‌تر است. از سوی دیگر، طبق آنچه کواپن به‌ویژه در پاسخ به وایت اظهار کرده است، تکنولوژی جست‌وجوی صدق، مثل هر تکنولوژی دیگری می‌تواند متناسب با اهداف خود از همه علوم استفاده کند؛ مثلاً از ریاضی برای بررسی مغالطه قمارباز، از روان‌شناسی تجربی و روان‌شناسی شناختی در افشاگری توهم ادراکی و بررسی افکار واهی و از فیزیک و عصب‌شناسی نیز برای کاهش موارد مرموز و فراروان‌شناختی در بررسی شواهد امور مختلف استفاده کند. در اینجا می‌توان از بیان کواپن این نتیجه را نیز گرفت که این تکنولوژی یا مهندسی نورماتیویته موارد اختلال در کار علوم را مشخص می‌کند و همان‌طور که قبلاً گفتیم، موارد منفی را آشکار می‌سازد که به‌نوعی حواشی علم یا حواشی استقرا به حساب می‌آیند؛ بنابراین نقش راهبردی نورماتیویته در کواپن در افشاگری حواشی علم،

علاقه‌مندی او به ابطال‌پذیری تجربه و نقش سلبی مشاهده حسی در آزمون فرضیه‌ها را نیز به اثبات می‌رساند (1992: 12 & 1998: 665).

در پایان به نظر می‌رسد بتوان کارکرد نورماتیویته در کواپن را معادل کارکرد واژه «speculation» (تأمل نظری) نیز در نظر گرفت؛ از این‌رو که کواپن در کتاب *نظریه و اشیاء* می‌گوید: «تأملات ما درباره جهان در ذیل نورم‌ها و هشدارها موضوعیت می‌یابد و این‌ها نیز محصول خود علم هستند آنگاه که بدان دست می‌یابیم» (1982: 181). حال این را با عبارت دیگری از کواپن در کتاب *ریشه‌های/رجاع مقایسه کنیم* که در آنجا به کنایه می‌گوید: «[...] انسان مطالبات خود از علم را از طریق تصادم‌های محدود امواج بر روی سطوح حسی پیش می‌برد [...]؛ اما این امکان هم هست که کم و بیش دورتر از آزمایشگاه، یعنی از حیطة نظریاباورانه آن‌ها را پیگیری کند» (1973: 3). این شیوه اخیر راهی است که البته معرفت‌شناسی سنتی نیز رفته بود و کواپن با مثال تصویر دوبعدی از جهان سه‌بعدی نشان داد که توجیه این مسئله نه کار نظر و استنباط عقلی، بلکه کار خود علم است که به کارکرد اندام بینایی توجه می‌کند؛ اما با این حال، نوع ضعیف‌تر این نظریابوری را در نورماتیویته می‌توان به بار آورد، مشروط به اینکه کاملاً در خدمت علم باشد و هرگز ادعای استقلال از علم نداشته باشد، که البته با محدودشدن کارکرد نورماتیویته به حیطة کنترل فرضیه‌ها و کشف حواشی علم، عملاً نورماتیویته وظیفه باریکی در فلسفه طبیعت‌گرایانه کواپن ایفا می‌کند و راه جولان نمی‌یابد. نهایتاً اینکه این نورماتیویته ناظر به رابطه علم و فلسفه، می‌تواند نورماتیویته روش‌شناختی به حساب آید که کاملاً در خدمت علم است و از چارچوب آن خارج نمی‌شود.

#### ۴. نتیجه

هدف عمده این مقاله بررسی معنای نورماتیویته از نظر کواپن بود. با توجه به اینکه معرفت‌شناسی سنتی بر دو مبنای داده‌های بی‌واسطه حسی و داده‌های بی‌واسطه عقلی، دو مسیر جداگانه عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی را طی کرد، کواپن با چرخش طبیعت‌گرایی تلاش کرد اولاً، یک فیزیکیالیسم تمام عیار را برسازد و بر اساس آن از تمامی ظرفیت‌های علم برای کشف و توجیه مسئله شناخت استفاده کند؛ ثانیاً، از یافته‌های خود علم برای برساختن پروژه طبیعت‌گرایی بهره جوید. به همین منظور، تصویری از شناخت ترسیم می‌کند که تمام شناخت را بر تحریک گیرنده‌های حسی استوار می‌سازد و با عطف به اینکه این گیرنده‌های باریک عصبی تنها مدخل شناخت از همه نوع هستند، خروجی آن

را انواع گوناگون شناخت انسان از هستنده‌های ممکن ماکروسکوپی و میکروسکوپی، اعم از سنگ‌ها و چوب‌ها و آدم‌ها و اتم‌ها و گازها و غیره معرفی می‌کند؛ به همین دلیل، کواپن مصرانه معتقد است که خود علم به‌تنهایی قادر است پاسخ‌گو باشد و ادعای سنتی تقدّم فلسفه بر علم اعتبار ندارد و برای رفع مسائل علم باید از خود علم کمک گرفت و علم بر استقرا مبتنی است و استقرا نیز بر مبنای نظریه انتخاب طبیعی قابل بررسی است و اگر از تجربه انتظار یقین نمی‌رود، چنان‌که هیوم اشاره کرده بود، این بخشی از واقعیت این جهان است و ما زندگی را بر اساس همین اتم‌ها و نوروها و امواج و گازها و چیزهای دیگر درک می‌کنیم و همین خود برای اعتبار علم کافی است و نیاز به چیزی بیشتر نیست. رویکرد طبیعت‌گرایانه کواپن در معرفت‌شناسی باعث اعتراض‌هایی از سوی منتقدان شد و به‌ویژه در مسئله نورماتیویته که ویژگی مهم معرفت‌شناسی است، چالش‌های جدی را باعث شد؛ اما کواپن به منتقدان خود اطمینان داد که نورماتیویته را ملغی نکرده و معرفت‌شناسی طبیعت‌گرایانه او نیز نورماتیو است، با این فرق که نورماتیویته طبیعت‌گرایانه تابع علم است، نه فلسفه و نورماتیوهای آن نیز به خود علم وابسته‌اند. با این حال، کواپن هرگز درباره نحوه این وابستگی چیزی نگفت و در واقع به‌زعم منتقدان، هرگز چیزی درباره ماهیت نورماتیوها به زبان نیاورد؛ اما این نورماتیوها چه هستند و چه کارکردی دارند؟ کواپن چند نقش را برای نورماتیویته در نظر گرفت که هرچند هرگز در نوشته‌های او به‌طور منسجم مطرح نشده‌اند، اما با کمی جرح و تعدیل می‌توان آن‌ها را دسته‌بندی کرد؛ بنابراین، نورماتیوهای کواپن دو دسته‌اند:

۱. نورم‌های کنترل‌کننده: که در مرحله تشکیل فرضیه‌های علمی به کار می‌روند و با کنترل آن‌ها، مسیر را برای تشکیل یک نظریه مقرون به‌صرفه و دقیق هموار می‌سازند. این نورم‌ها عبارت‌اند از: سادگی، پیراستگی، کلیت، محافظه‌کاری، ابطال‌پذیری.
  ۲. اصل تجربه‌گرایی: هیچ چیزی در ذهن نیست که قبلاً در حس نبوده باشد.
- اما کارکرد این نورماتیوها نیز به شکل زیر قابل دسته‌بندی است:

۱. کنترل فرضیه‌ها و حدس‌های علمی؛
۲. کشف انحراف از معیارهای علمی؛
۳. افشاکردن نواقص و کاستی‌های استقرا و نظریه تکامل؛
۴. کشف موارد ابطال‌پذیر در علم.

با توجه به اینکه کوااین نورماتیوها را در مرحله کشف فرضیه‌ها دخالت می‌دهد یا دست کم در معرفی اختلالات در علم از آن‌ها یاری می‌گیرد، و از همین‌رو، نورماتیویته را نه یک علم، بلکه هنر علم محسوب می‌کند، می‌توان فهمید که برخلاف معرفت‌شناسی سنتی، تصویری حداقلی (minimal) از نورماتیویته دارد؛ به این ترتیب که در معرفت‌شناسی سنتی نورماتیویته در کار توجیه علم دخالت دارد و آن‌ها را عقلانی می‌سازد، اما نورماتیوهای کوااین فقط هشدارهایی برای تفکیک علم از غیر علم هستند و هر جا علم از مدار خود خارج شود، افشاگری می‌کنند. در حالی که توجیه علم به عهده خود علم است و تنها شواهد ممکن برای توجیه علم نیز شواهد حسی هستند؛ به همین دلیل، جایگاه سابق نورماتیویته در طبیعت‌گرایی کوااین تقلیل می‌یابد؛ چه اینکه کوااین، نه هرگز دغدغه توجیه و یقین را در علم داشته و از این نظر کاملاً هیومی است و تمام لوازم عدم قطعیت و یقین استقرا را می‌پذیرد، و نه نقشی برتر از علم به معرفت‌شناسی و حتی فلسفه می‌بخشد؛ زیرا معتقد است همه معارف بشری اعم از علم و فلسفه بر روی یک قایق، قایق علم سوارند و اگر قایق نیازمند تعمیر باشد، باید در وسط دریای خروشان تعمیر شود و ساحل نجاتی غیر از خودش برایش متصور نیست.

### پی‌نوشت

1. "Replay to Morton White".
2. "Ethics/Epistemology and Quine's Holism".
3. "The Nature of Natural Knowledge".

### منابع

- Dancy, Jonathan (2000), *Normativity*, Oxford, Blackwell.
- Doepke, Frederick C (2006), "A Normative Conception of Philosophy", *Pluralist*, Vol. 1, 2006, No. 2, p. 104-122.
- Foley, Richard (1994), "Quine and Naturalized Epistemology", *Midwest Studies in Philosophy*, XIX, 1994, p. 243-260.
- Guttenplan, Samuel (1975), *Mind and Language*, Oxford, Clarendon.
- Hahn, Lewis Edwin and Paul Arthur Schilpp (1998), *The Philosophy of W.V. Quine*, Chicago, Ill, Open Court.
- Houkes, Wybo (2003), "Normativity in Quine's Naturalism: The technology of Truth-Seeking?", *Journal for General Philosophy of Science* 33, 2002, p. 251-267.
- Kaiser, Marie I (2019), "Normativity in the Philosophy of Science", *Metaphilosophy*, Vol. 50, 2019, Nos. 1-2, p. 36-62.

- Kim, Jaegwon (1988), "What is it 'Naturalized Epistemology'?", *Philosophical Perspectives*, 2 ( Epistemology), 381-405.
- Quine, W. V. (1998), *From Stimulus to Science*, Cambridge & Massachusetts, Harvard University Press.
- Quine, W. V. (1975), "The Nature of Natural Knowledge", in: Guttenplan, Samuel (1975), *Mind and Language*, Oxford, Clarendon.
- Quine, W. V. (1969), *Ontological Relativity and other Essays*, Columbia UP, New York.
- Quine, W. V. (1992), *Pursuit of Truth*, Cambridge & Massachusetts, Harvard University Press.
- Quine, W. V. (1998), "Reply to White", in: Hahn, Lewis Edwin and Paul Arthur Schilpp (1998), *The Philosophy of W.V. Quine*, Chicago, Ill, Open Court.
- Quine, W. V. (1973), *The Roots of Reference*, la Salle, Illinois, Open Court.
- Quine, W. V. (1982), *Theories & Things*, second printing, Cambridge & Massachusetts, Harvard University Press.
- Quine, W. V. (1966), *The Ways of Paradox and other Essays*, New York, Random House.
- Quine, W. V. (1960), *Word & Object*, Cambridge & Massachusetts, The M.L.T.
- White, Morton (1998), "Normative Ethics, Normative Epistemology, and Quine Holism", in: Hahn, Lewis Edwin and Paul Arthur Schilpp, *The Philosophy of W.V. Quine*, Chicago, Ill, Open Court.